

نقش معنا در زندگی

<?xml encoding="UTF-8?">

انسان، موجودی است کمال گرا و هدفمند که از بیهودگی، بی معنایی و بی هدفی، سخت گریزان است. بیهودگی و پوچی، چنین موجودی را ارضا نمی کند و از این رو اگر زندگی، معنا و هدفی نداشته باشد، زنده ماندن نیز، ارزشی نخواهد داشت، هرچند تمامی امکانات زندگی هم فراهم باشد. علّت نارضایتی و سرد شدن زندگی، «ناکامی در رفاه» نیست. زندگی ساده و حتّی سخت را نیز می توان دوست داشت و راضی بود، به شرط آن که معنای زندگی را درک کرده باشیم. آنچه موجب بن بست و ناامیدی در زندگی می شود، «ناکامی در معناطلبی» است.

به بیان دیگر، همان گونه که انسان، هم دارای «جسم» است هم «جان»، زندگی نیز دارای دو بخش یا دو بُعد است: «مواد» زندگی و «معنا»ی زندگی. به نظر شما ناکامی در کدام یک از این دو بُعد، خسارت بارتر است؟ موادّ زندگی، تغییرپذیر و نابودشدنی هستند؛ اما معنای زندگی، جاودانه، پایدار و فناپذیر است؛ درست همان گونه که روح انسان، فناپذیر است. از این رو، به میزان اهمیتی که بُعد دوم زندگی دارد، کامیابی یا ناکامی در آن نیز اهمیت می یابد و تفاوت آن با بعد اوّل زندگی مشخص می شود.

برای روشن تر شدن موضوع، بخشی از خاطرات جوان بیست و دو ساله ای را برایتان نقل میکنم که با وجود فراهم بودن تمام امکانات یک زندگی مرفّه، به ناگاه، دچار بحران هویت می شود:

بیست و دو سال داشتم و همان مسیری را در زندگی دنبال کرده بودم که اجتماع برای رسیدن به خوش بختی، دیکته می کند. از دانشگاه، فارغ التحصیل شده بودم و به عنوان مهندس شیمی، در شرکتی کار می کردم و درآمد بالایی داشتم. چه چیز دیگری می خواستم؟ تمامی اجزای خوش بختی را در اختیار داشتم: ماشین، آپارتمان لوکس، یکی - دو دوست... خوب و... .

اما در زندگی، هرگز تا آن اندازه، احساس تیره روزی نکرده بودم. در اوّلین سال فارغ التحصیلی، در همان زمانی که به عنوان مهندس شیمی در یک شرکت کار می کردم، گرفتار بحران هویت و تردید در ارزش های زندگی شدم. هرچند تمام کارهایی را که جامعه برای خوش بخت شدن، دیکته می کند، انجام داده بودم، اما هیچ دلیلی برای ادامه زندگی نمی یافتم... .

نمی دانستم چرا زنده ام و چرا زنده بودنم می تواند مهم باشد. زندگی، هیچ معنایی برایم نداشت و این بحران شک و پریشانی، کم کم به تمامی جنبه های زندگی ام کشیده می شد. با خود فکر می کردم، ایا به راستی، زندگی کاملاً نسبی است؟ ایا همه اش همین است؟ شصت - هفتاد سالی از خوشی ها و ناخوشی های زودگذر استفاده کردن، کار کردن، خوابیدن، خوردن، لذّت بردن از خوشی های زمینی و همین! و بعد، انگار نه انگار که روزی زنده بوده ای؟! اگر چنین است، پس اصلاً چرا باید زندگی کرد؟ چرا نباید خودکشی نکرد و به همه اینها خاتمه نداد؟ چرا باید برای زندگی بی هدف، تلاش بیهوده کرد؟ چرا باید خوب بود؟ چرا باید به فکر سلامتی بود؟ اگر قرار باشد که دیر یا زود، همه چیز با رودخانه زندگی شسته و برده شود، اصلاً چرا باید تلاش کرد؟

هرچه می گذشت، همه چیز بیشتر غیر قابل تحمّل می شد و مرا به این نتیجه می رساند که زندگی، به راستی،

ارزش ادامه دادن ندارد. 2

محروم بودن از معنای زندگی، ویران کننده‌تر از محرومیت مالی است. این، نشان دهنده نقش مؤثر معنا در نشاط و شادابی زندگی است. فقدان معنا، یکی از عوامل مهم در بروز فشارها و بیماریهای روانی است و به همین جهت، یکی از راههای مؤثر در روان‌درمانی «معنادرمانی» است. آلپورت در این باره می‌گوید: «امروزه در اروپا روان شناسان و روان پزشکان، آشکارا از فروید (که ناکامی جنسی را علت ناراحتی های روانی می‌داند)، روی برگردانده اند و به "هستی درمانی" روی آورده اند که مکتب "معنادرمانی"، یکی از نتایج آن است. 3

گونه های مختلف زندگی

زندگی، از جهت معنا، چند حالت ممکن است داشته باشد:

1. «فقدان معنا»: این حالت، مخصوص کسانی است که از آغاز، معنایی برای حیات نمی‌یابند و زندگی را هیچ و پوچ می‌دانند. اینان نمی‌دانند برای چه به دنیا آمده‌اند و برای چه باید زندگی کنند؛ نه آفرینش را هدفمند می‌دانند و نه هدفی برای خویش دارند. بحران بی‌معنایی برای چنین افرادی، خیلی سریع و شدید شکل می‌گیرد و پیامدهای خود را بر آنان تحمیل می‌کند.

2. «ناتمام بودن معنا»: این وضعیت، مخصوص کسانی است که معنایی برای زندگی در نظر داشته‌اند، اما وقتی به آن می‌رسند، آن را بی‌ارزش‌تر از آن می‌بینند که به خاطرش زندگی کنند. این وضعیت، هنگامی پیش می‌آید که معنای انتخاب شده، توان توجیه به دنیا آمدن، زنده ماندن و مردن را نداشته باشد. ممکن است برخی معناها در آغاز، چنین نمایش دهند که می‌توانند فلسفه مرگ و حیات را توجیه کنند؛ ولی تا پایان راه، دوام نیاورند. گروه اول از همان آغاز، ناامید و افسرده می‌شوند و گروه دوم در نیمه‌های حیات. این گونه معناهای ناتمام، ابتدا تولید حرکت و نشاط می‌کنند؛ اما پس از آشکار شدن بی‌ارزشی آنها، موجب ناامیدی و سرخوردگی می‌شوند.

معنای زندگی باید با ارزش‌تر از تمام زندگی باشد؛ زیرا آنچه می‌خواهد فلسفه زندگی را توجیه کند، باید فراتر از زندگی و ارزشمندتر از آن باشد. حتی ارزش یکسان نیز نمی‌تواند توجیه کننده حیات باشد. در واقع، معنای زندگی، شبیه یک «معامله» است. همان‌طور که یک معامله، بر اساس منفعت و سود آن توجیه پذیر می‌شود، در بحث معنای زندگی نیز انسان، باید به خاطر چیزی زندگی و تلاش کند و یا حتی بمیرد، که ارزشمندتر از خود زندگی باشد. در غیر این صورت، پدیده «زیان دیدگی» - که در ادبیات دین از آن به عنوان «خُسران» یاد می‌شود، 4 رخ می‌دهد.

3. «یافتن معنای واقعی»: هر چیزی را می‌توان معنای زندگی قرار داد؛ اما هر معنایی، ارضا کننده و رضایت بخش نیست. در بازار معانی، انسان موفق، کسی است که انتخابگر خوبی باشد. اشتباه در انتخاب معنا، موجب ناکامی می‌گردد و ناکامی، به نارضایتی ختم می‌شود. برای کامیابی باید انتخابگر خوبی بود و انتخاب خوب، به شناخت صحیح، وابسته است. تا زمانی که معنای واقعی را از معنای بدلی تمیز ندهیم، انتخابگر معنای واقعی نیز نخواهیم بود. وقتی خدا، معنای زندگی شد، انسان، به خاطر خدا زندگی می‌کند، به خاطر او تلاش می‌کند و برای رسیدن به او همه سختی‌ها را تحمل می‌کند. 5 وقتی خدا معنای زندگی شد، انسان می‌داند چرا زنده است و چرا باید زندگی کند و سرانجامش چه خواهد شد. بدین سان، از حیرت و سرگردانی در می‌آید و چون برای عالی‌ترین و بلکه تنها مفهوم حیات، زندگی می‌کند، بر خود می‌بالد و احساس رضایت و خشنودی و شادکامی می‌کند.

ایا دنیا می تواند توجیه گر معنای زندگی باشد؟ دو گونه معنا برای زندگی می توان تصوّر کرد: معنای «طبیعی» و معنای «انسانی». به نظر برخی، زندگی یعنی خوب خوردن، خوب آشامیدن و خوب لذّت بردن، چنان که گویا انسان، چیزی بیش از طبیعت حیوانی اش ندارد. از نظر امام علی (ع)، این معنای «حیوانی» زندگی است: «من آفریده نشده ام تا خوردن غذاهای لذیذ، مرا به خود مشغول سازد، همانند حیوانی اهلی که هم او علف است یا حیوانی وحشی که کارش پُر کردن شکمش است؛ از علف های آن میخورد و از آنچه از او خواسته اند، غافل است.». 6

ره آورد چنین زندگی ای، چیزی جز زباله و کود نیست. چنین معنایی از زندگی، نمی تواند انسان کمال طلب را ارضا کند؛ چرا که از نظر او، دنیا مقطعی از زندگی است که به لحاظ زمانی، بخش ناچیزی از مجموع حیات انسانی را تشکیل می دهد. چند سالی در این دنیا زندگی می کنیم، ولی ادامه زندگی و در واقع، حیات جاوید ما در سرای دیگر است. به لحاظ ارزش نیز دنیا و همه بهره ها و داشته های آن، ناچیز است. از نظر انسان کمال طلب، دنیا و همه آنچه در آن است، به خاطر انسان و خدمت به انسان آفریده شده و تمام زندگی مادی و این، جهانی ما، راهی و ابزاری برای رسیدن به زندگی واقعی است. رسول خدا (ص) می فرماید: «همانا دنیا برای شما آفریده شده و شما برای آخرت». 7

امام علی (ع) نیز در این باره می فرماید: «همانا خداوند سبحان، دنیا را برای پس از آن آفریده و اهل دنیا را در آن می آزماید تا معلوم شود که چه کسی نیک کردارتر است. ما برای دنیا آفریده نشده ایم و به کوشش در آن (برای رسیدن به بهره هایی از دنیا) مأمور نگشته ایم». 8

همچنین دنیا مزرعه آخرت دانسته شده و این، یعنی دنیا بستر حیات است، نه هدف حیات. 9 به همین جهت، خداوند متعال، دنیا را ناچیزتر از آن می داند که هدف تلاش های انسان باشد. قرآن کریم می فرماید: «بگو کالای دنیا اندک است و آخرت، برای آنان که تقوا پیشه کنند، بهتر است». 10

اما کسانی که معنای زندگی شان دنیاست و با کسب دنیا خشنود می شوند، همانند کودکانی هستند که با دانه ای شکلات، از شادی در پوست خود نمی گنجند. قرآن کریم درباره این گروه می فرماید: «آنان به زندگی دنیا خشنودند و حال آن که زندگی دنیا در برابر زندگی آخرت، جز کالایی اندک نیست». 11

در جای دیگر، خطاب به آنان که در این راه قدم برداشته اند و برای حیات، معنایی جز به دست آوردن بیشترین متاع دنیا نمی شناسند، می فرماید: «آنچه به شما داده شده، کالای زندگی دنیا و زینت آن است، حال آن که آنچه نزد خداوند است، بهتر و پایدارتر است، ایا نمی اندیشید؟». 12

در این جا باز، مسئله مهم و اساسی «شناخت»، رخ می نماید. بر اساس ایه ای که گذشت، آنچه قرار است معنای حیات باشد، باید دو ویژگی داشته باشد: یکی این که ارزشمند (بهتر/خیر) باشد و دیگری این که پایدارتر و ماندنی تر باشد. ایا دنیا بهتر از خود انسان است؟ ایا دنیا بهتر از آخرت است؟ ایا متاع دنیا بهتر از نعمت های بهشت است؟ ایا دنیا پایدارتر از آخرت است؟ ایا دنیا جاوید و ماندگار است؟ انسان خردمند، کدام یک را بر می گزیند؟ کسی که معنای زندگی اش بهتر خوردن و بهتر پوشیدن و بیشتر لذّت بردن است، هر چه در دنیا بیشتر تلاش می کند و هر چه بیشتر از سرمایه هایش در این مسیر استفاده می کند، کمتر به آنچه او را ارضا می کند، دست می یابد و بیشتر، از معنای واقعی زندگی دور می شود. از این رو، بر دامنه نارضایتی اش افزوده می شود. حتی آنان که به ثروت فراوان می رسند، چون نیاز فطری شان به معنایی ارزشمند برآورده نمی شود، از درون، گرفته و سرخورده

اند. به همین جهت، پیامبر خدا (ص) می فرماید: «دنیا فرزندی دارد و آخرت نیز فرزندی. شما از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا مباشید». 13

همین معنا از امام علی (ع) نیز نقل شده است. ایشان پس از پایان جنگ جمل، به مسجد جامع کوفه وارد شد و پس از اقامه دو رکعت نماز، در جمع استقبال کنندگان، سخنرانی طولانی ای ایراد فرمود و در بخشی از آن، ضمن برحذر داشتن از هواپرستی و آرزوهای طولانی، فرمود: «دنیا و آخرت، هر یک فرزندی دارند. بکوشید از فرزندان آخرت باشید نه دنیا؛ چرا که در قیامت، هر فرزندی به پدرش ملحق خواهد شد». 14

پی نوشت ها :

- 1 . روان شناسی شادی، مایکل ایزنک، ص 13.
- 2 . همان جا.
- 3 . انسان در جستجوی معنا، ویکتور فرانکل، ص 4.
- 4 . سوره؟؟؟، ایه؟؟؟
- 5 . آنچه در ادبیات دین، تحت عنوان «فی سبیل الله»، «برای خدا»، «برای رضای خدا» و . . آورده می شود، در همین راستا قابل تحلیل است.
- 6 . نهج البلاغة: نامه 45.
- 7 . میزان الحکمة، ج 4، ص 1692، ح 5753.
- 8 . نهج البلاغة، نامه 55 و همین مضمون در: نهج البلاغة، حکمت 463.
- 9 . پیامبر خدا (ص) می فرماید: دنیا کشتزار آخرت است. (میزان الحکمة، ج 4، ص 1691، ح 5747)
- 10 . سوره نساء، ایه 77.
- 11 . سوره رعد، ایه 26.
- 12 . سوره قصص، ایه 60.
- 13 . بحار الأنوار، ج 77، ص 188، ح 10.
- 14 . نهج البلاغة، خطبه 42.